

Rereading and Proving the Validity of the Attributes and Conditions of Imamate from the Perspective of Religious Authority (Marja'iyat Dīnī)

Ali Babazadeh

Senior Researcher, Jafari Culture Foundation, Qom, Iran.

babazadehali110@gmail.com



Abstract

Given the emphasis in Imami (Shia) narrations on referring humans in all aspects of life to the Imam as the Religious Authority (Marja' Dīnī), and the presentation of the Imam as the holder of the status of Religious Authority, this research seeks to answer the question of whether all the conditions and attributes of the Imamate can be redefined and organized within the framework of the Religious Authority of the Ahl al-Bayt . In other words, if we analyze the Imamate from the perspective of the Religious Authority of the Ahl al-Bayt, to what extent can the conditions and attributes of the Imamate be proven for the status of the Religious Authority of the Ahl al-Bayt, and does rereading and interpreting the Imamate from this perspective limit or expand the scope of the conditions and attributes of the Imamate? In this article, three fundamental conditions of the Imam are examined, and their connection with the Religious Authority of the Ahl al-Bayt is analyzed. The research findings indicate that all important statuses of the Imam, including Divine



۱۴۴
سال سیام، شماره ۴، ۱۴۰۴

– Babazadeh, A. (2025). Rereading and Proving the Validity of the Attributes and Conditions of Imamate from the Perspective of Religious Authority. *Philosophia et Theologia: Dialogues in Criticism and Reflection*, 30 (4), pp. 144-170. <https://doi.org/10.22081/jpt.2025.72002.2240>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/05/30 • **Revised:** 2025/06/21 • **Accepted:** 2025/06/26 • **Online Publication:** 2025/12/29

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



Appointment (Nasb Ilāhī), Specific Knowledge ('Ilm Khāṣṣ), and Infallibility ('Iṣmah), are established for the status of the Religious Authority of the Ahl al-Bayt. It also shows that the Religious Authority of the Ahl al-Bayt is not only compatible with the conditions and attributes of the Imamate but also, as a coherent framework, possesses the capacity to redefine and prove these statuses. By filling the existing research gap, this study provides the groundwork for rereading the Imamate in a practical framework that responds to the needs of the Shia community. This research utilizes Shia hadith texts and the rational method. **The combination of the scriptural (naqlī) and rational ('aqlī) methods means** that in addition to citing narrations, rational arguments extracted from these same narrations are also employed.

Keywords

Imamate, Religious Authority (Marja'iyat Dīnī), Ahl al-Bayt, Conditions of the Imam, Divine Appointment (Nasb Ilāhī), Specific Knowledge ('Ilm Khāṣṣ), Infallibility ('Iṣmah).



بازخوانی

بازخوانی و اثبات روای اوصاف و شروط امامت از نگاه مرجعیت دینی





EISSN: ۲۲۱۶-۹۶۰X
PISSN: ۱۰۲۶-۸۹۵۲



بازخوانی و اثبات روایی اوصاف و شروط امامت از نگاه مرجعیت دینی -



علی بابازاده

پژوهشگر بنیاد فرهنگ جعفری، قم، ایران.
babazadehali110@gmail.com

چکیده

با توجه به تأکید روایات امامیه بر ارجاع انسان در همه شئون زندگی به امام به مثابه مرجع دینی، و معرفی امام به مثابه صاحب جایگاه مرجعیت دینی، این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که آیا می‌توان همه شروط و اوصاف امامت را در چارچوب مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام بازتعریف و سامان‌دهی کرد. به عبارت دیگر، اگر امامت را از زاویه مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام تحلیل کنیم، چه میزان از شروط و صفات امامت را می‌توان برای جایگاه مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام اثبات کرد و آیا بازخوانی و تفسیر امامت از این منظر، دایره شروط و اوصاف امامت را محدود می‌سازد یا آن را توسعه می‌دهد. در این نوشتار، سه شرط اساسی امام بررسی و ارتباط آنها با مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام تحلیل شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که همه مقامات مهم امام، از جمله نصب الهی، علم ویژه و عصمت برای جایگاه مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام ثابت است. همچنین نشان می‌دهد که مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام نه تنها با شروط و اوصاف امامت ناسازگار نیست، بلکه به مثابه چارچوبی منسجم، توانایی بازتعریف و اثبات این مقامات را دارد. این پژوهش با پرکردن



سال سیام، شماره ۴، ۱۴۰۴

- بابازاده، علی. (۱۴۰۴) بازخوانی و اثبات روایی اوصاف و شروط امامت از نگاه مرجعیت دینی. نقدونظر، ۳(۴)، صص ۱۴۴-۱۷۰.

<https://doi.org/10.22081/jpt.2025.72002.2240>

نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۱۰ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۴/۰۱ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۰۶ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۰۸

© ۲۰۲۵ نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند»



خلاً مطالعاتی موجود، زمینه بازخوانی امامت را در قالبی کاربردی و پاسخگو به نیازهای جامعه شیعی فراهم می‌کند. در این پژوهش، از متون حدیثی شیعه و روش عقلی بهره گرفته شده است. تلفیق روش نقلی و عقلی به این معناست که افزون بر نقل روایات، از استدلال‌های عقلی استخراج شده از همین روایات نیز استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها

امامت، مرجعیت دینی، اهل بیت، شروط امام، نصب الهی، علم ویژه، عصمت.



امامت همواره در گذر تاریخ، به مثابه یکی از مهم‌ترین و چالش‌برانگیزترین مباحث کلامی، کانون توجه اندیشمندان بوده است. همین اهمیت، اندیشمندان امامیه را بر آن داشته تا با رویکردهای متفاوت به تبیین این مفهوم پردازند. محدثان، متکلمان، فلاسفه و عرفا هر یک از منظر خاصی به تحلیل امامت پرداخته و تعریف‌های متنوعی از آن ارائه کرده‌اند.^۱ در این میان، «مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم‌السلام)» به مثابه نگاهی نو به مسئله امامت، رویکردی کمتر بررسی شده است که می‌تواند افق‌های تازه‌ای را در این حوزه بگشاید.

اگرچه اندیشمندان امامیه به مرجعیت علمی و گاه به مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم‌السلام) اشاره کرده‌اند،^۲ اما مفهوم مرجعیت دینی به صورت مستقل و نظام‌مند در کانون بررسی‌های عمیق و تحلیلی قرار نگرفته است. این در حالی است که روایات پرشماری،



۱. در میان محدثان، شیخ صدوق در کتاب کمال الدین امام را به مثابه «خلیفه‌الله» (صدوق، ۱۳۹۵، ۴/۱) معرفی کرده است. مرحوم کلینی در کافی از امام به مثابه «حجت‌الله» (کلینی، ۱۴۲۹، ۴۰۹/۱) یاد کرده و مرحوم صفار در بصائر الدرجات امام را به مثابه «عالم» (صفار، ۱۴۰۴، ۲) معرفی نموده است. متکلمان نیز امامت را به معنای «ریاست عامه» تفسیر کرده‌اند، از جمله شیخ مفید در النکت الاعتقادیه (مفید، ب ۱۴۱۳، ۳۹)، خواجه نصیرالدین طوسی در تلخیص المحصل (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵، ۴۲۶)، علامه حلی در باب حادی عشر (حلی، ۱۳۶۵، ۱۰)، ابن میثم بحرانی در قواعد المرام فی علم الکلام (بحرانی، ۱۴۰۶، ۱۷۴) و فاضل مقداد در إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدين (مقداد، ۱۴۰۵، ۳۲۵).

فلاسفه اسلامی نیز با الهام از اندیشه یونانی، امام را «رئیس مدینه فاضله» معرفی کرده‌اند؛ چنان‌که فارابی در آراء أهل المدینه الفاضله (فارابی، ۱۹۹۵، ۱۱۶) و ابن سینا در الشفا (ابن سینا، ۱۴۰۴، ۴۵۱) به این موضوع پرداخته‌اند.

صوفیه و عرفا نیز امام را به مثابه «انسان کامل» توصیف کرده‌اند، مانند الغراب در الإنسان الکامل به نقل از ابن عربی (الغراب، ۱۴۱۴، ۷) و سید حیدر آملی در جامع الأسرار (آملی، ۱۳۶۸، ۱۷۹).

همچنین علامه طباطبایی در تفسیر المیزان امامت را به مثابه «ایصال الی المطلوب» (طباطبایی، ۱۳۹۰، ۲۷۲/۱) تعریف کرده است.

۲. مرحوم میرحامد حسین هندی در کتاب عبقات الأنوار و مرحوم سید عبدالحسین شرف‌الدین در کتاب المراجعات، به صورت غیرمستقیم، به موضوع مرجعیت دینی اهل بیت (علیهم‌السلام) پرداخته‌اند. در دوران معاصر نیز علی اصغر رضوانی در کتاب مرجعیت دینی اهل بیت^۳ و پاسخ به شبهات، این مفهوم را با رویکردی تطبیقی و نه تبیینی مورد بررسی و اثبات قرار داده است.

جایگاه مرجعیت دینی امامان علیهم‌السلام را به روشنی توصیف می‌کنند؛ از این رو انجام تحقیقی جامع در این زمینه، ضرورتی انکارناپذیر است.

درباره مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام، دو مسئله اساسی مطرح می‌شود: نخست، اثبات اصل مرجعیت دینی برای امامان علیهم‌السلام و دوم، بررسی شروط و اوصاف امامت در چارچوب این مرجعیت. این نوشتار با فرض پذیرش اصل مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام^۱ تمرکز خود را بر مسئله دوم معطوف کرده است و می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد: «آیا می‌توان اوصاف و شروط امامت، از جمله نصب الهی، علم خاص و عصمت را در پرتو مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام بازتعریف و اثبات کرد؟ و این نگاه تا چه اندازه توانایی تبیین دامنه و حدود این اوصاف را دارد؟»

در این مقاله، با استفاده از روایات امامیه و روش عقلی - که برخی روایات خود بر روش عقلی تأکید دارند - رابطه سه ویژگی محوری امامان علیهم‌السلام (نصب الهی، علم خاص و عصمت) با جایگاه مرجعیت دینی ایشان تحلیل شده است. این رویکرد نه تنها امامت را برای عموم، ملموس تر و فهم پذیرتر می‌کند، بلکه نشان می‌دهد مرجعیت دینی می‌تواند به مثابه چارچوبی منسجم، شروط امامت را بدون تقلیل یا افراط تبیین نماید. همچنین این رویکرد، امامت را از حوزه انتزاعی کلام به عرصه کارکردهای اجتماعی ملموس منتقل می‌کند و زمینه بازخوانی آن را در جهان معاصر فراهم می‌سازد.

اهمیت این پژوهش در آن است که بدون تعیین دقیق اصل و قلمرو اوصاف و شروط نمی‌توان به صرف عنوان مرجعیت دینی، مرجعیت دینی امامان علیهم‌السلام را

۱. در تعریف مرجعیت دینی آمده است که سنت الهی در طول تاریخ و به صورت پیوسته، بر همراهی انسان برگزیده با دین استوار شده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۱۰). از سوی دیگر، خداوند متعال تنها راه دستیابی به دین را رجوع به برگزیدگان خود معرفی می‌کند. این برگزیدگان در هر عصر و زمانی، مرجعیت دینی را برعهده دارند و پاسخگوی همه نیازهای بشر هستند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم طی بیست و سه سال، مبلغ، مبین و مرجع مردم در همه شئون و امور دینی بودند. پس از رحلت ایشان، این منصب الهی به اوصیای پیامبر علیهم‌السلام منتقل شد و اهل بیت علیهم‌السلام همانند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، محور رجوع امت در فهم دین، حل اختلافات، و هدایت به سوی سعادت شدند.





به درستی معرفی کرد؛ از این رو با تبیین اوصاف و شروط، جایگاه امام به لحاظ معرفتی تبیین می‌شود.

به دلیل نبودن این موضوع، تاکنون پژوهشی مستقل و جامع درباره آن انجام نشده است؛ زیرا تاکنون مطالعات پیشین به طور عمده، بر مرجعیت علمی اهل بیت علیهم‌السلام متمرکز بوده‌اند. هرچند مرجعیت علمی بخشی از مرجعیت دینی است، تمامیت آن را پوشش نمی‌دهد.

مقاله رفیعی، شریفی (۱۳۹۱)، بر حجیت و استمرار مرجعیت علمی اهل بیت علیهم‌السلام در منابع اهل سنت تمرکز دارد. رویکرد این مقاله میان‌مذهبی و معطوف به گفت‌وگو با اهل سنت است؛ در حالی که تحقیق پیش‌رو درون‌مذهبی و مبتنی بر تحلیل مفاهیم امامت در منابع شیعی است.

کتاب رضوانی (۱۳۸۵)، ناظر به آیات و روایات متفق‌الفریقین و با هدف پاسخگویی به شبهات اهل سنت تدوین شده است. نویسنده در این اثر، مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام را از منظر قرآن، حدیث، عقل و تاریخ بررسی کرده است. تمایز این کتاب با پژوهش حاضر، درون‌مذهبی و تبیینی بودن آن است.

مقاله معارف (۱۳۸۶)، به مرجعیت دینی فقها و عالمان دینی می‌پردازد. عدم ارتباط آن با پژوهش حاضر روشن است.

مقاله حسینی، جعفری (۱۳۹۸)، اثبات اصل مرجعیت دینی را هدف قرار داده است؛ در حالی که نگارنده در تحقیق حاضر، اصل مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام را مفروض می‌گیرد و به بررسی پیوند آن با اوصاف امامت می‌پردازد.

مقاله کلباسی، احمدی (۱۴۰۳)، با بررسی کتاب بصائر الدرجات، دیدگاه مرحوم صفار را در باب مرجعیت دینی اهل بیت علیهم‌السلام تبیین کرده است. این مقاله به اوصاف و شروط مرجع دین محدود نشده و کارکردها، شئون و مناصب مرجع دین را نیز بررسی کرده است؛ در حالی که نوشتار پیش‌رو تنها به اوصاف و شروط مرجع دین پرداخته است و محدود به کتاب بصائر الدرجات نیست.

۱. رابطه مرجعیت دینی با نصب الهی

یکی از مهم‌ترین شروط امامت، منصوب بودن از جانب خداوند متعال است. قرآن^۱ و اهل بیت علیهم‌السلام این امر را به صورت انحصاری، در اختیار پروردگار دانسته و با تأکید فراوان، هرگونه اختیاری در انتخاب وصی را از خود نفی کرده‌اند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹۲). حال اگر امامت را از منظر مرجعیت دینی تحلیل کنیم و نسبت این مرجعیت را با نصب الهی بسنجیم، پرسش کلیدی این است: آیا می‌توان ادعا کرد مرجع دین نیز باید منصوب الهی باشد؟ بر پایه این تحلیل، هدف، اثبات این گزاره است که مرجعیت دینی، تنها با نصب و گزینش خداوندی تحقق می‌یابد.

مرجعیت دینی رجوع مردم به امام برای دریافت آموزه‌های دینی است. در پرتو این رجوع، دین برای مردم تبیین، و در سایه تسلیم و پذیرش تبیین امام، جامعه هدایت و سعادت‌مند می‌شود. در این زمینه، دو پرسش بنیادین به صورت کلی و جزئی مطرح می‌شود: نخست، مردم در همه زمان‌ها برای دریافت دین به چه کسی رجوع کنند؟ (چه کسی اختیار انتخاب مرجع دین برای مردم را دارد؟). دوم، مردم پس از سید المرسلین صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به چه کسی رجوع کنند و دین خویش را از چه کسی دریافت نمایند؟

برای پاسخ به این دو پرسش، سه فرضیه مطرح است: (۱) آیا انتخاب مرجع دینی به مردم سپرده شده است؟ (گزینش مردمی). (۲) آیا خداوند این اختیار را به پیامبران^ص واگذار کرده است؟ (تعیین مرجع دینی توسط پیامبران). (۳) اساساً تعیین مرجعیت دینی به طور مستقیم، توسط خداوند صورت می‌گیرد؟ (نصب الهی). با استناد به روایات، کدام فرضیه صحیح و کدام یک نامعتبر شمرده می‌شود؟

۱. «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ؛ زمام چیزی از امور [مشركان و مؤمنان فراری از جنگ] در اختیار تو نیست» (آل عمران، ۱۲۸). بر اساس فرمایش امام باقر علیه‌السلام، مقصود از «امر» در این آیه، تعیین وصی برای پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، نه اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هیچ‌گونه اختیاری نداشته باشد، بلکه خداوند امر دین خود را به پیامبرش تفویض کرده است (مفید، ۱۴۱۳ق «الف»، ۳۳۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۱۹۷).





۱-۱. گزینش مردمی

با توجه به دو پرسش کلان و جزئی پیشین، این فرضیه در دو سطح قابل طرح و نقد است. بنابراین پاسخ اول ناظر به پرسش کلان، و پاسخ دوم ناظر به پرسش جزئی است. (۱) آیا اساساً سپردن این وظیفه خطیر به مردم منطقی است؟ آیا جامعه می‌تواند با تکیه بر انتخابات یا مشورت با عقلای زمان، مرجع دینی تعیین کند و سرنوشت دنیوی و اخروی خویش را یکسره به او واگذار نماید؟ بشر در طول تاریخ با فطرتی که درون او نهادینه شده است و با تفکر در اطراف خویش درمی‌یابد خدایی هست و باید از قوانینی (دین) پیروی کند. آیا باید خودش دست به انتخاب بزند یا دنبال گمشده الهی بگردد؟ بر فرض دست به انتخاب بزند، آیا فرد منتخب مردم، به همه ابعاد دین، علم و آگاهی دارد تا تمام احتیاجات بشر را برطرف کند؟

این فرضیه افزون بر پرسش‌ها و ابهامات ذکرشده، مخالف طیف گسترده‌ای از روایات است که انتخاب مرجع دین توسط مردم را باطل می‌دانند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹۲؛ ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ص ۳۷-۳۸).

(۲) آیا تعیین مرجع دینی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باید به مردم واگذار شود؟ آیا جامعه بشری صلاحیت انتخاب جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد؟ اهل سنت با استناد به نظریه اجماع امت، معتقدند مرجعیت دینی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق توافق عمومی مسلمانان تعیین می‌شود و این مرجع با تکیه بر قرآن و سنت نبوی، پاسخگوی نیازهای جامعه خواهد بود.^۱

این فرض نیز باطل است؛ زیرا با سنت الهی در انتصاب انبیا و اوصیای ایشان در تناقض است. تاریخ ادیان نشان می‌دهد پیامبران و جانشینان آنان همواره با انتخاب الهی

۱. مطابق باور اهل سنت، ابوبکر از طریق «بیعت عمومی» یا «اجماع صحابه» به خلافت رسید. این باور با گزارش‌های تاریخی شیعه و سنی در تضاد جدی است؛ زیرا از مسلمات تاریخی است که امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت صدیقه E و برخی از سران اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، نه تنها با ابوبکر بیعت نکردند، بلکه با او به محاجه پرداختند (نک: طبرسی، ۱۴۰۳ق، ۱۱۵-۷۰). بررسی‌های تاریخی نشان می‌دهد خلافت ابوبکر نه بر مبنای اجماع بلکه محصول منازعات سیاسی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله بود.

تعیین شده‌اند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹۴). بر این اساس، انتصاب جانشین پیامبر اسلام ﷺ نیز باید تابع همین سنت الهی باشد. نقش پیامبر ﷺ در این فرایند، تنها ابلاغ فرمان الهی است، نه تصمیم‌گیری شخصی یا تفویض اختیار به مردم. همچنین قرآن و سنت پیامبر ﷺ در پاسخگویی به نیازهای نوپدید بشر ناکافی‌اند؛ زیرا پس از پیامبر ﷺ مسائل مستحدثه و پیچیدگی‌های اجتماعی بی‌سابقه‌ای پدید آمد که در ظاهر قرآن و سنت بدان اشاره نشده بود. همین مسئله باعث شد امت در گرداب اختلافات و گمراهی‌ها فرو رود تا جایی که پس از حدود ۱۴ قرن از این اتفاق، خسارت‌های آن هنوز گریبان‌گیر بشر است و روزه‌روز بر شدت آن افزوده می‌شود. بنابراین بدون وجود مرجعی معصوم همانند پیامبر ﷺ، تفسیرهای سلیقه‌ای از متون دینی به اختلافات مذهبی و انحراف از مسیر هدایت می‌انجامد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۱۲ و ۴۱۹).

۲-۱. تعیین دینی توسط پیامبران ﷺ

گزینه دوم را با چهار بیان می‌توان تبیین کرد:

(۱) بر اساس این فرضیه، مسئولیت انتخاب مرجع دین به عهده خود پیامبران گذاشته شده است. بر این اساس، خداوند پیامبران را برمی‌گزیند تا ایشان با تکیه بر علم الهی و عصمت، مرجع دینی را برای جامعه تعیین کنند؛ ولی خود، مرجع دین نیستند. این دیدگاه با پرسش‌های بنیادینی مواجه است:

الف) اگر مرجع دینی که پیامبران انتخاب می‌کنند معصوم باشد، این پرسش پدید می‌آید که وظیفه اصلی پیامبران، تنها معرفی مرجع دینی از میان مردم است؟ پس فلسفه بعثت و رسالت ایشان چیست؟ آیا غایت نبوت، تعیین مرجع دینی است؟

ب) اگر قرار است پیامبران برای مردم مرجع دینی معصوم تعیین کنند، چرا خود پیامبران که معصوم هستند، مرجع دینی نباشند؟ علت یا حکمت این واسطه چیست؟

ج) آیا ممکن است پیامبری که تمام همت خود را صرف اثبات منشأ الهی رسالتش می‌کند، ناگهان از میان مردم شخص معصومی را برای مرجعیت دینی انتخاب کند؟ این عمل چگونه توجیه‌پذیر است؟





۲) ابهامات بیان اول در صورت انتخاب فردی معصوم است؛ ولی اگر تنها رسالت پیامبران تعیین شخصی شایسته و عادل، ولی غیر معصوم باشد، آیا این انتصاب توسط پیامبران و سپردن دنیا و آخرت بشر به او، با هدف هدایتگری دینی سازگار است؟ این عمل هم اغرا به جهل^۱ است، هم نقض غرض الهی هست و هم حجت بر مردم تمام نمی‌شود.

۳) گزینه دوم را به گونه دیگری هم می‌توان بیان کرد؛ بدین معنا که پیامبران آمده‌اند تا برای تعیین مرجع دینی، برای مردم انتخابات آزاد برگزار کنند. اشکالات این بیان در گزینه اول مطرح شد.

۴) خداوند پیامبران را به مثابه مراجع دینی انتخاب می‌کند و آنان پس از دوران رسالت خویش، مسئولیت تعیین مرجع دینی معصوم را نیز برعهده دارند؛ برای مثال چرا پیامبر اسلام ﷺ نباید جانشین خود را تعیین کند؛ درحالی که وی معصوم است و انتخابش همانند انتخاب الهی بی‌نقص است.

پاسخ این است که اختیار نصب جانشین، فقط مختص خداوند است. بر پایه حکمت الهی، نه تنها جانشینان پیامبران بلکه همه انبیا و اوصیا به‌طور مستقیم توسط پروردگار انتخاب می‌شوند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹۲). اگرچه پیامبران از مقام عصمت برخوردارند، انتخاب وصی خارج از دایره اختیارات ایشان است. خداوند در داستان جانشین حضرت داوود علیه السلام، حکمت نصب الهی را آشکار کرد. با وجود دستور ظاهری به داوود علیه السلام برای انتخاب وصی از میان فرزندان، خداوند از پیش حضرت سلیمان علیه السلام را برگزیده بود؛ زیرا حضرت داوود فرد دیگری غیر از حضرت سلیمان را برای جانشینی خود اراده کرده بود. آزمایش الهی زمانی کامل شد که حضرت داوود علیه السلام فرزندان را برای قضاوتی فراخواند و تنها حضرت سلیمان علیه السلام به حق داوری کرد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹۳). از تحلیل‌های مبتنی بر سیره داوود علیه السلام در تعیین جانشین، چنین برداشت می‌شود که ایشان علم کاملی به آینده امور و هویت فردی که استحقاق جانشینی را داراست،

۱. به گمراهی کشاندن مردم.

نداشته است؛ اما در مقابل، درباره پیامبر اسلام ﷺ و امامان علیهم السلام با اینکه خداوند به ایشان علم به آینده و استحقاق جایگاه وصایت را عطا کرده بود؛ باز هم حق نداشتند برای خویش وصی انتخاب کنند. بنابراین با تمایز بین «انتخاب» - که ویژه خداوند است - و «ابلاغ» - که بر عهده پیامبران است - به این نتیجه می‌رسیم که نقش پیامبران در مسئله جانشینی، نه تعیین مبتنی بر اراده شخصی بلکه ابلاغ فرمان الهی است. نمونه بارز این امر، واقعه غدیر خم است که پیامبر اسلام ﷺ در آن واقعه، تنها مبلغ نصب الهی امیرالمؤمنین علیؑ بود.

۱-۳. نصب الهی

بر اساس این دیدگاه، تعیین مرجعیت دینی به صورت مستقیم و انحصاری توسط خداوند انجام می‌شود. این فرضیه چالش‌های دو گزینه پیشین را ندارد. خداوند با تنظیم دین، مسیر کمال انسان را از طریق اطاعت از اوامر و نواهی خود ترسیم کرده است (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۱۰). برای تضمین تحقق این هدف و جلوگیری از انتخابات نامعصومانه بشر، انتخاب مرجع دینی نیز باید در چارچوب تعیین الهی صورت گیرد، نه تفویض به بشر. همچنین خداوند می‌توانست اختیار تعیین اوصیا را به پیامبران معصوم بسپارد؛ زیرا در این انتخاب، تعیین نامعصومانه پیش نمی‌آید؛ اما بر اساس حکمت الهی، چنین اراده‌ای نکرد.

شواهد گزینه سوم در آیات و روایات پرشماری آمده است. در آیه ابتلا،^۱ نصب حضرت ابراهیم علیہ السلام به مقام امامت، به صراحت به خداوند نسبت داده شده است. از سویی آیه «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ؛ زمام چیزی از امور [مشرکان و مؤمنان فراری از

۱. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ؛ و [یاد کنید] هنگامی که ابراهیم علیہ السلام را پروردگارش به اموری [دشوار و سخت] آزمایش کرد، پس او همه را به طور کامل به انجام رسانید. پروردگارش [به خاطر شایستگی و لیاقت او] فرمود: من تو را برای همه مردم پیشوا و امام قرار دادم. ابراهیم علیہ السلام عرض کرد: و از دودمانم [نیز پیشوایانی برگزینم]. [پروردگارش] فرمود: پیمان من [که امامت و پیشوایی است] به ستمکاران نمی‌رسد» (بقره، ۱۲۴).





جنگ] در اختیار تو نیست» (آل عمران، ۱۲۸) به روشنی سلب اختیار تعیین وصی توسط پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را نشان می‌دهد.^۱ این تمایز آشکار میان نسبت دادن نصب به ذات الهی و سلب اختیار از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به روشنی هر ادعایی را که قائل باشد خداوند، با وجود نسبت دادن نصب به خود، حق تعیین نهایی را از دیگران سلب نکرده است، مردود می‌سازد.

امامان علیهم السلام نیز همواره با تأکید بر منشأ الهی امامت، هرگونه دخالت بشری در تعیین مرجع دینی را نفی می‌کردند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۹۳). ایشان اصحاب را به این حقیقت متذکر می‌شدند که انتخاب وصی، حقی منحصرأ الهی است. ثبوت الهی بودن این امر، ضرورت رجوع مردم به مرجع منصوب خدا را به‌طور طبیعی اثبات می‌کند. بنابراین اگر امامت را معادل مرجعیت دینی بدانیم، این جایگاه فقط از طریق نصب مستقیم خداوند مشروعیت می‌یابد. این امر، همسو با فلسفه بعثت انبیا و ضرورت تداوم هدایت الهی است؛ زیرا نصب الهی پاسخگوی پرسش اساسی «رجوع مردم به چه کسی پس از هر امام؟» است و از اختلافات ناشی از انتخاب‌های سلیقه‌ای جلوگیری می‌کند.

۲. رابطه مرجعیت دینی با علم الهی

در این بخش با فرض مرجعیت دینی امام، پرسش اساسی این است که آیا مرجع دین ناگزیر باید واجد علم الهی (غیراکتسابی) باشد. اگرچه ضرورت برخورداری مرجع دینی از علم به‌طور مطلق پذیرفته شده است، فقدان علم، مشروعیت مرجعیت را نقض می‌کند؛ اما مسئله محوری، منشأ این علم است که آیا علم الهی ضرورت دارد یا علم اکتسابی هم کفایت می‌کند. به شش دلیل مرجع دین لزوماً باید صاحب علم الهی باشد و علم اکتسابی کافی نیست. این شش دلیل به شرح زیر است:

(۱) دین به مثابه نظامی آسمانی، از سوی خداوند آگاه به مصالح مخلوقات، برای

۱. بر اساس فرمایش امام باقر علیه السلام، مقصود از «امر» در این آیه، تعیین وصی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، نه اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ‌گونه اختیاری نداشته باشد، بلکه خداوند امر دین خود را به پیامبرش تفویض کرده است (مفید، ۱۴۱۳ق «الف»، ص ۳۳۲؛ عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۱۹۷).

رشد و تعالی بشر تدوین شده است. خداوند اراده کرده است که دین از مجرای برگزیدگان الهی (امامان معصوم علیهم‌السلام) به بشر منتقل شود (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۱۰). بنابراین ضرورت دارد، خداوند علم به دین را به امامان علیهم‌السلام عطا فرماید.

۲) روایات فراوانی گواه آن است که زمین هیچ‌گاه از امام و حجت الهی خالی نمی‌ماند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۳۳). امام صادق علیه‌السلام در بیانی کلیدی، این مفهوم را با محوریت کلمه عالم بیان فرموده‌اند: «خداوند زمین را هرگز از انسانی عالم تهی نمی‌گذارد» (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۳۵). وجود همیشگی این فرستادگان الهی، زمینه‌ساز رجوع بشر به آنان برای دستیابی به کمال است. حکمت الهی، هرگز نمی‌پذیرد که هدایتگری را برای راهنمایی بشر برگزیند؛ اما او را از دانشی که لازمه این رسالت است محروم سازد. بر این اساس، برخورداری برگزیدگان الهی از علم الهی، ضرورتی انکارناپذیر است و همین امر، پیوند ناگسستنی مرجعیت دینی امام را با علم الهی آشکار می‌کند.

۳) علوم بشری به دلیل ماهیت تجربی و خطاپذیرشان، همواره در معرض تغییر و ابطال پذیری قرار دارند. حتی با فرض نبوغ فردی، احتمال خطا در اندیشه نوابغ به سبب محدودیت‌های ذاتی عقل بشری باقی می‌ماند؛ از این رو بشر هرگز نمی‌تواند به یقین مطلق دست یابد که آیا با رجوع به مرجعی که علمش اکتسابی است، به حقیقت دین و مراد واقعی خداوند رسیده است یا خیر. بر همین مبنا، علم او به دین باید منشأی الهی داشته باشد.

۴) اگر مرجعیت دینی مبتنی بر علم اکتسابی باشد، تفاوتی ماهوی بین مرجع دین و دیگر عالمان دینی وجود نخواهد داشت؛ زیرا مرجع دین در این فرض، هیچ امتیاز ذاتی بر غیر خود ندارد. در چنین حالتی، حجت الهی بر بندگان تمام نشده باقی می‌ماند. حتی اگر خداوند با معجزه، بشر را ناگزیر به رجوع به مرجع دین کند، این اقدام به‌مثابه اغرا به جهل و گمراه‌سازی مردم خواهد بود؛ عملی که از ساحت حکیم مطلق ناپسند و نارواست.

۵) امام به‌مثابه مرجع دین باید توانایی پاسخگویی به همه نیازهای بشری، حتی مسائل





نویدید را دارا باشد. تحقیق این امر جز از طریق علم الهی امام امکان پذیر نیست. بر همین اساس، امامان علیهم السلام بارها تأکید فرموده‌اند: «سَلِّ عَمَّا شِئْتَ؛ هر چه می‌خواهی پیرس» (صدوق، ۱۳۹۸ق، ص ۱۷۵ و ۲۹۷)^۱ و «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفُدُونِي؛ پیش از آنکه مرا نیاید، از من پیرسید» (صفار، ۱۴۰۴ق، ص ۲۹۹؛ عده‌ای از علما، ۱۴۲۳ق، ص ۲۴۲)^۲ و امثال این عبارات (برای مطالعه بیشتر نک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳۰، ص ۶۷۰). این گونه سخنان، گواه آشکاری بر برخورداری آنان از دانشی فرابشری است. علم اکتسابی به هیچ وجه چنین ظرفیتی را برای فرد فراهم نمی‌کند.

۶) در منابع روایی و تاریخی، حتی یک نمونه یافت نمی‌شود که امامان علیهم السلام برای حل مسئله‌ای به دیگران مراجعه کنند یا به کمک کسی نیازمند باشند، بلکه همواره عکس این موضوع رخ داده است. این واقعیت به روشنی بیانگر آن است که علم امامان علیهم السلام، علمی الهی است؛ زیرا علم اکتسابی چنین ظرفیتی برای پاسخگویی به همه نیازها را ندارد. بر همین اساس، نزد امام دانشی وجود دارد که او را از رجوع به دیگران بی‌نیاز می‌کند؛ درحالی که مردم همواره نیازمند علم او هستند (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۰۰). همچنین عقل نمی‌پذیرد که خداوند امامی را برای بندگانش برگزیند، اما پاسخ نیازهای آنان را نزد او قرار نداده باشد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۶۵۳).

با استناد به شش دلیل بالا، مرجعیت دینی مشروع فقط در گرو برخورداری از علم الهی است. علم اکتسابی به دلیل ماهیت ناقص، خطاپذیر و محدودش نمی‌تواند جایگزین علم لدنی شود. این دیدگاه با تکیه بر مبانی روایی، هر گونه مرجعیت مبتنی بر دانش بشری محض را فاقد اعتبار می‌داند.

۱. البته باید توجه داشت که استفاده از این عبارت توسط دیگران نیز مشاهده شده است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۲۳)؛ اما صرف به کارگیری آن، دلیلی بر الهی بودن علم شخص نیست، بلکه زمانی الهی بودن علم فرد اثبات می‌شود که توان پاسخگویی صحیح را داشته باشد.

۲. بنابر گزارش کتاب‌های اهل سنت، افرادی مدعی عبارت «سَلُونِي» شده‌اند که در پاسخ به پرسش‌هایی که از آنان شده است، ناتوان مانده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به قَتَادَةَ بن دَعَامَةَ، از تابعین و فقهای بصره (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، صص ۳۵۵-۳۵۶؛ مازندرانی، ۱۳۸۲ق، ج ۵، ص ۱۹۲)، و ابن جوزی فقیه حنبلی قرن ششم هجری (عاملی نباطی، ۱۳۸۴ق، ج ۱، ص ۲۱۸) اشاره کرد؛ همچنین علامه امینی در کتاب الغدیر پنج مورد دیگر را بیان کرده که این ادعا را مطرح نموده است و رسوا شده‌اند (امینی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، صص ۲۷۶-۲۷۷).



از نحوه برخورد اصحاب و حتی حاکمان جور نیز به خوبی می توان دریافت که آنان در گفتار و رفتار خود، به پیوند میان مرجعیت دینی امامان علیهم السلام و علم الهی اذعان داشته اند. شواهد پرشماری درباره شیوه مواجهه حاکمان با امامان علیهم السلام وجود دارد. خلفای سه گانه و نیز خلفای اموی و عباسی، با وجود دشمنی و مخالفت شدید با ائمه علیهم السلام، همواره به این حقیقت اعتراف می کردند که علم صحیح نزد ایشان است.^۱ این دوگانگی، مخالفت سیاسی اما پذیرش علمی، فقط با فرض برخوردار بودن امامان علیهم السلام از علم الهی قابل توجیه است. حاکمان در بسیاری موارد، برای حفظ آبرو یا حل معضلات دیگر مانند مسائل پیچیده فقهی، سیاسی و پزشکی، مردم را به امامان علیهم السلام ارجاع می دادند یا از ایشان مشورت می خواستند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۸۸). این واقعیت نشان می دهد که آنان، افزون بر پذیرش مرجعیت دینی امامان علیهم السلام، به علم الهی ایشان نیز اذعان داشته اند (صدوق، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۹۱).

در زمان حضور ائمه علیهم السلام، اگرچه عالمان بسیاری از ادیان و مذاهب گوناگون در جامعه حضور داشتند و دسترسی مردم به آنان نیز آسان تر از دسترسی به امامان علیهم السلام بود؛ اما کسانی که به مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام باور داشتند، به سراغ دیگر عالمان نمی رفتند و برای دریافت پاسخ مسائل خود، نزد امامان علیهم السلام حاضر می شدند. در نگاه افراد معتقد به امامت ایشان، امامان علیهم السلام همچون دیگر عالمان دینی تنها یکی از گزینه های موجود برای کسب علم و معرفت نبودند، بلکه آنان علم صحیح را منحصرأ نزد اهل بیت علیهم السلام می دانستند. این واقعیت، خود گواهی بر علم الهی امامان علیهم السلام است. با توجه به نکاتی که بیان شد، دانسته می شود بین مرجعیت دینی امام و علم الهی تلازم وجود دارد.

۲-۱. گستره علم مرجع دین

پیش از ورود به بحث، ضروری است تعریف دقیق و روشنی از دین ارائه شود؛ زیرا

۱. قال عمر: «لولا علی لهلک العمر؛ اگر علی نبود، عمر نابود می گشت.» (قمی مشهدی، ۱۳۶۸، ج ۱۲، ص ۱۸۲) و جمله هارون به مأمون: «إِنَّ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِيحَ فَعِنْدَ هَذَا؛ اگر خواهان علم صحیح هستی، نزد این مرد است.» (صدوق، ۱۳۷۶، ص ۳۷۶).



روشن شدن مفهوم دین، گستره علمی مرجع دینی را نیز آشکار می‌کند. دین مجموعه‌ای جامع از آموزه‌های وحیانی است که سعادت دنیوی و اخروی بشر را تأمین می‌کند. به عبارت دیگر، دین برای برطرف کردن همه نیازها و احتیاجات بشر نازل شده است. (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۵۰) که این نیازها به دو دسته دنیوی و اخروی تقسیم می‌شوند. نیازهای دنیوی شامل پیشرفت در علوم و فنون مختلف مانند علوم انسانی (سیاست، اقتصاد، حقوق، مسائل روان‌شناختی و اجتماعی - فرهنگی)، علوم تجربی (پزشکی، علوم تغذیه، بهداشت محیط و محیط زیست)، ریاضیات و توسعه صنعت و فناوری است؛^۱ درحالی که نیازهای اخروی مربوط به اعتقادات و اعمالی است که آبادانی آخرت را رقم می‌زند. دین برای هر دو دسته از این نیازها برنامه‌ای جامع دارد و تنها به آخرت معطوف نیست، بلکه به آبادانی و پیشرفت دنیای انسان نیز اهتمام ویژه دارد (نک: بابازاده، ۱۴۰۲).

با توجه به این تعریف گفته می‌شود که خداوند علم به همه نیازهای دنیوی و اخروی بشر را در اختیار امام قرار داده است و امام می‌تواند به هر پریشی در هر زمینه‌ای پاسخگو باشد (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، ص ۳۳۷)؛ از این رو امام نه تنها راه سعادت اخروی انسان را می‌شناسد، بلکه راه آبادانی دنیای او را نیز می‌داند. بر این اساس، برطرف کردن همه نیازهای بشر اعم از دنیوی و اخروی در گرو مراجعه به امام است و امام به‌مثابه مرجع دینی پاسخگوی همه نیازهای مادی و معنوی انسان است (صدوق، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۲۳؛ صفار، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۶؛ کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۳۲۷). این رسالت عظیم مستلزم برخورداری امام از

۱. خداوند متعال دانشی همه امور را به امام عطا فرموده است. با این حال این موضوع به این معنا نیست که در صورت برخورداری امام از قدرت و زمامداری ظاهری جامعه، به‌ضرورت مدیریت جزئی و شخصی همه این امور بر عهده ایشان باشد، بلکه اگر امام حاکم ظاهری جامعه باشد، رویکرد اصلی وی مبتنی بر نظام‌سازی حکیمانه در همه حوزه‌های علمی، و سپس واگذاری امور به متخصصان هر عرصه خواهد بود. این رویکرد دقیقاً همان شیوه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومت خود به کار بستند. ایشان با تدبیر خردمندانه، چارچوبی کلان برای سامان‌دهی امور طراحی می‌کردند و مسئولیت‌های تخصصی را به اهل فن می‌سپردند. این شیوه نه تنها نشانگر اعتماد به کارشناسان است، بلکه بیانگر نگاهی جامع به مدیریت جامعه است که در آن، امام به‌مثابه ناظر کلان، تضمین‌کننده اجرای عدالت و پاسداری از اصول دینی باقی می‌ماند.

دانشی گسترده و همه‌جانبه است که از مرزهای علوم شرعی فراتر می‌رود؛ از این رو علم امام از دایره‌ای بسیار گسترده برخوردار است.

۲-۲. پیامدهای منفی رجوع به غیر عالم

اگر با آگاهی از وجود مرجع حقیقی دین، مردم به فردی غیر از عالم واقعی مراجعه کنند، چه پیامدهایی در پی خواهد داشت؟ بدیهی است که در صورت وجود داشتن امام عالم، مردم به دیگران مراجعه کنند، دین دچار آسیب‌های جدی و جبران‌ناپذیر می‌شود تا جایی که امیرالمؤمنین علیه السلام نتیجه رجوع به غیر عالم را چنین بیان می‌فرماید: «خلفا بدعت‌ها و انحرافات‌ها در دین پدید آوردند که وقتی ایشان در صدد اصلاح برآمدند، مردم فریاد «وا سنت عمراه» سر دادند.» (هلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۷۲۰؛ طوسی، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۷۰).

در دوران خلفا، انحراف در دین به حدی بود که مردم در عمل، خلفا را برتر از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌پنداشتند؛ زیرا هرگاه خلفا برخلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار می‌کردند، کسی اعتراض نمی‌کرد و ندای «وا سنت محمداه» بر نمی‌خاست؛ اما زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام برخلاف بدعت‌های خلفا عمل می‌کردند، مردم تاب نمی‌آوردند و اعتراض می‌کردند، با اینکه در دید مردم و به حسب ظاهر، امیرالمؤمنین علیه السلام و خلفا از نظر خلافت و قدرت سیاسی در یک جایگاه بودند؛ یعنی اگر خلفا قدرت ایجاد بدعت داشتند، امیرالمؤمنین علیه السلام نیز باید می‌توانست بدعت‌ها را بزدايد و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را احیا کند؛ اما واقعیت چنین نبود. در این میان، اگرچه بیشتر مردم - از روی اجبار یا اختیار - پیرو خلفا بودند و به آنان مراجعه می‌کردند، گروهی اندک به امیرالمؤمنین علیه السلام به مثابه مرجع دین و صاحب علم الهی رجوع می‌کردند و در همه امور دینی خود از ایشان پیروی می‌نمودند. این روند غلط با تغییر سلسله‌های حکومتی متوقف نشد و پیامدهای منفی رجوع به غیر عالم، فقط به دوران خلفا محدود نماند، بلکه تا پایان حکومت بنی‌امیه و پس از آن در عصر بنی‌عباس نیز ادامه یافت. بر همین اساس، عقب ماندگی‌های کنونی جهان اسلام، ریشه در بی‌توجهی به مرجعیت دینی دارای علم الهی





دارد؛ از این رو پرهیز از رجوع به غیر عالم و تمسک به مرجع حقیقی، تنها راه نجات از پیامدهای ویرانگر است.

۳. رابطه مرجعیت دینی با عصمت

یکی از شروط اساسی امامت، عصمت است. در این بخش، این پرسش مطرح می‌شود که آیا با فرض مرجعیت دینی برای امام، عصمت نیز برای او ضرورت دارد یا خیر. بر اساس روایات، رابطه‌ای تنگاتنگ میان مرجعیت دینی امام و عصمت او وجود دارد. اگر امامت را از منظر مرجعیت دینی بنگریم، نه تنها باید امام را از گناه و معصیت منزّه بدانیم، بلکه لازم است او را از هرگونه خطا و لغزش (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۰۷)، غفلت، نسیان و سهو (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۰۱) و حتی اموری که خلاف شأن امام است، نیز دور بدانیم (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۷۱۰).

دلیل این امر که در روایات فراوان به صورت مطلق و مقید فرمودند امام معصوم است، آن است که اساس جایگاه مرجعیت دینی، بر اعتماد مردم و رجوع آنان به امام استوار است. مردم زمانی به مرجع دینی مراجعه می‌کنند که به او اطمینان کامل داشته باشند. اگر مرجع دین معصوم نباشد، اعتماد و رجوعی حاصل نمی‌شود و رجوع به او هیچ برتری‌ای بر رجوع به دیگران ندارد؛ از این رو شرط تحقق اعتماد و انحصار رجوع به مرجع دین، عصمت است؛ زیرا در میان مدعیان علم، تنها کسی شایسته رجوع است که به واسطه عصمت، از دیگران متمایز باشد. بنابراین تأکید روایات بر عصمت امام، در حقیقت تضمین‌کننده اعتماد مردم، و زمینه‌ساز رجوع آنان به امام به مثابه مرجع حقیقی دین است.

اگرچه آیات و روایات پرشماری مرجعیت دینی را با عصمت پیوند زده‌اند، برای اختصار به تحلیل یک آیه و یک روایت بسنده می‌کنیم. آیه «اولی الامر»^۱ از جمله

۱. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ». (نساء، ۵۹). ای مؤمنان! از خداوند اطاعت کنید، از پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آَلِهِ وَسَلَّمَ و صاحبان امرتان عَلَيْهِمُ السَّلْطَنَةُ نیز اطاعت کنید.

آیاتی است که به روشنی ارتباط میان مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و عصمت آنان را بیان می‌کند. خداوند در این آیه می‌فرماید که از اولی الامر اطاعت کنید. معنای دقیق این اطاعت چیست؟ اطاعت در اینجا فرع بر پذیرش مرجعیت دینی امام است؛ یعنی زمانی که برای دریافت معارف دین به امام رجوع می‌کنید، باید از او فرمان ببرید.

نکته دیگر این است که در این آیه، خداوند اطاعت از اولی الامر را بدون هیچ قید و شرطی واجب دانسته و هیچ استثنایی برای آن بیان نفرموده است. به عبارت دیگر، فرمان الهی بر اطاعت مطلق از اولی الامر دلالت دارد (هلالی، ۱۴۰۵ق، ج ۲، ص ۸۴). حال، اگر اولی الامر معصوم نباشد، این اطاعت مطلق، هدف الهی را که همان سعادت بشر است، نقض می‌کند؛ زیرا فرمانبرداری بی قید و شرط از غیر معصوم می‌تواند انسان را به خطا و گمراهی بکشاند. بنابراین برای تحقق غرض الهی لازم است اولی الامر معصوم باشد تا اطاعت از او همواره سبب هدایت و سعادت انسان شود.

یکی از روایات بسیار مهم و کاربردی که پیوندی محکم میان مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام و عصمت آنان برقرار می‌کند، حدیث شریف ثقلین است. در این حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که بارها و در مناسبت‌های مختلف بیان شده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از خود مردم را به قرآن و اهل بیت علیهم السلام ارجاع می‌دهد. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله امت را به مرجعی غیر معصوم می‌سپرد، دو مشکل اساسی پیش می‌آمد: نخست، قرین کردن قرآن که خود مصداق کامل عصمت است، با افرادی غیر معصوم، سخنی حکیمانه و منطقی نبود. دوم، ارجاع به غیر معصوم سبب می‌شد زحمت‌ها و دشواری‌هایی که همه انبیا و اوصیا در مسیر هدایت بشر کشیده‌اند، از بین برود. چگونه ممکن است پیامبری که غصه هدایت امت خویش را داشت، آنان را به سرچشمه گمراهی حواله دهد؟ این عمل نیز از پیامبر صلی الله علیه و آله حکیمانه نیست. بر این اساس، آنچه از این حدیث شریف به دست می‌آید، عصمت اهل بیت علیهم السلام است؛ عصمتی که نه تنها لازمه مرجعیت دینی آنان است، بلکه با حکمت نبوی صلی الله علیه و آله نیز کاملاً سازگار می‌باشد. این حدیث، مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام را در ترازوی همان عصمتی قرار می‌دهد که قرآن را از خطا و اشتباه مصون داشته است.



۳-۱. گستره عصمت مرجع دینی

پس از اثبات ضرورت عصمت مرجع دینی، این پرسش اساسی مطرح می‌شود که دامنه این عصمت تا کجا گسترده است. اگر ملاک عصمت مرجع دین را جلب اعتماد و رجوع مردم به او بدانیم، بی‌تردید دامنه مصونیت امام باید فراتر از پرهیز از گناه و خطا باشد و موارد زیر را نیز در بر گیرد:

(۱) **مصونیت جسمانی:** امام باید از بیماری‌های نفرت‌انگیز مانند جذام، بیماری‌های واگیردار و همچنین از هرگونه نقص ظاهری که سبب انزجار عمومی شود، مبرا باشد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۰۷).

(۲) **مصونیت روانی و اخلاقی:** عاری بودن امام از رذایلی چون بخل، حسد، کبر و برخورداری از فضیلتی مانند سخاوت، تواضع، و مدارا (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۰۷).

(۳) **مصونیت عقلی:** امام باید از هرگونه بیماری ذهنی و نقصان عقل مصون باشد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۹۵).

(۴) **مصونیت نسبی:** نسب امام باید هم از جانب پدر و هم از جانب مادر پاک و طاهر باشد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۷۱۰). همچنین خانواده امام نباید به بدنامی و رفتار ناشایست شهرت داشته باشد (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۴۹۹).

(۵) **رعایت آداب فردی و اجتماعی:** امام با توجه به شأن و جایگاه والای خود، نه تنها از رفتارهای خلاف عرف اجتماعی پرهیز می‌کند، بلکه حتی از برخی رفتارهایی که اگرچه در نظر عرف عیب نیست، اما با مقام امامت سازگار نیست نیز اجتناب می‌کند؛ زیرا هرچه مقام بالاتر رود، ملاحظات نیز بیشتر می‌شود. ارتکاب چنین رفتارهایی عدالت غیر معصوم را زیر سؤال می‌برد و به طریق اولی، عدالت معصوم را خدشه‌دار می‌سازد و چنین امری با مقام عصمت سازگار نیست (کلینی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۷۱۰).

وجود برخی از این نواقص، سبب بی‌اعتمادی، نفرت، و بی‌میلی مردم نسبت به امام می‌شود. در نتیجه یا مردم برای دریافت معارف دینی به امام مراجعه نمی‌کنند، یا تنها گروه اندکی به او رجوع خواهند کرد. در چنین شرایطی، حجت الهی بر همگان تمام نخواهد شد. بنابراین عصمت امام باید به گونه‌ای باشد که هیچ عذر و بهانه‌ای برای عدم رجوع به امام باقی نگذارد و هر گونه تردید یا انکار را از میان بردارد.

۲-۳. پاسخ به دو شبهه

(۱) برخی بر این باورند که عصمت امام تنها پس از احراز مقام مرجعیت دینی ضرورت دارد و پیش از آن، نیازی به مصونیت از خطا و گناه نیست.
نقد و تحلیل:

اعتماد عمومی به مرجع دینی، فرایندی یک‌شبه نیست، بلکه این اعتمادسازی به تدریج به دست می‌آید؛ از این رو لازم است عصمت امام از آغاز تولد تا واپسین لحظات زندگی استمرار یابد تا هنگام احراز مقام مرجعیت، زمینه پذیرش همگانی فراهم باشد. عصمت امام در سن زیر بلوغ با رفتارها و بازی‌های کودکان منافات ندارد؛ زیرا رفتار و بازی‌های کودکان به معنای لهو و لعب مذموم نیست، بلکه بخشی از رشد طبیعی و تربیت جسمی و روانی کودک است. امامان علیهم‌السلام در عین حال که از خطا و گناه معصوم هستند؛ ولی رفتارهای متناسب با سن و رشد خود را دارند، مشروط بر اینکه این رفتارها با شأن عصمت و امامت مغایرت نداشته باشد.

(۲) ممکن است به نظر برسد که عقل، ارتکاب یک یا دو خطای کوچک یا غفلت و نسیان جزئی در طول زندگی امام را مانعی جدی برای مرجعیت دینی او نداند و تصور شود که چنین اشتباهاتی لطمه‌ای به اعتماد مردم وارد نمی‌سازد. بنابراین عصمت مطلق ضرورتی ندارد.

نقد و تحلیل:

باید توجه داشت که روایات امامیه به دلیل اهمیت فوق‌العاده رجوع به امام برای دریافت دین و نقش بی‌بدیل امام در هدایت مردم، حتی کوچک‌ترین خطا را نیز برای





امام جایز نمی‌شمارند. این امر از اطلاق روایات مثبت عصمت به روشنی به دست می‌آید. همچنین ارتکاب حتی یک گناه صغیره، کوچک‌ترین خطا یا ترک اولی نیز می‌تواند اعتماد مردم را به آموزه‌های دینی امام، به‌طور کلی از میان ببرد. مقایسه جایگاه مرجع دینی با افراد معتمد در امور روزمره، قیاسی نادرست است؛ زیرا هرچه اهمیت یک موضوع بیشتر باشد، حساسیت و معیارهای اعتماد نیز بالاتر می‌رود. در مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز، حتی خطاهای جزئی نیز قابل اغماض نیستند و قول کسی که در این امور دچار لغزش شده است، پذیرفته نمی‌شود یا دست کم باعث شک به آموزه‌های دینی می‌شود. در امور عادی، انسان‌ها به یکدیگر اعتماد دارند؛ ولی وقتی مسئله مهم شود، اعتماد به آسانی به دست نمی‌آید. بنابراین کوچکترین خطا در این جایگاه، حجیت الهی امام را زیر سؤال می‌برد و زمینه تردید در همه آموزه‌ها را فراهم می‌کند. در نتیجه عصمت امام باید مطلق و فراگیر باشد تا هیچ شبهه و تردیدی در اعتماد مردم به او و رجوع به آموزه‌های دینی باقی نماند و مسیر هدایت به‌طور کامل تضمین شود و حجت بر همگان تمام گردد.

نتیجه‌گیری

با توجه به اینکه امام صاحب جایگاه مرجعیت دینی است، در این پژوهش به اثبات رسید که اوصاف و شروط امامت، از جمله نصب الهی، علم خاص و عصمت بر جایگاه مرجعیت دینی امام نیز منطبق است؛ از این رو ضروری است مرجع دین همچون امام از سوی خداوند منصوب شود و ایشان از دانش ویژه و مصونیت از خطا برخوردار باشند.

بر این اساس، نتایج زیر اثبات شدنی است:

۱) گزینش مرجع دین حق انحصاری خداوند است. مردم و نهادهایی مانند شورای اهل حل و عقد، و حتی پیامبر صلی الله علیه و آله یا امام پیشین علیه السلام، هیچ اختیاری برای انتخاب یا نصب مرجع دین ندارند.

۲) با توجه به علم ویژه‌ای که خداوند به مرجع دین عطا کرده است، او برای پاسخگویی به مسائل و نیازهای دینی بشر، نیازی به مراجعه به دیگران ندارد و پاسخ همه

پرسش‌ها و نیازها را از جانب خداوند دریافت می‌کند. مرجع دین با برخورداری از علم ویژه‌ای که خداوند به او عطا فرموده، توانایی پاسخگویی به همه پرسش‌ها و نیازهای دینی بشر حتی مسائل نوپدید و مستحدثه را داراست. این دانش، وابستگی به منابع غیر معصوم یا علوم اکتسابی را نفی می‌کند.

۳) با توجه به اینکه اساس مرجعیت دینی، رجوع مردم به مرجع دین برای دریافت احکام الهی است، عصمت از گناه و اشتباه، شرطی اجتناب‌ناپذیر برای این جایگاه است. بنابراین فقط معصوم می‌تواند اطمینان دهد که تفسیر دین و هدایت امت، از هرگونه انحراف یا اشتباه مصون می‌ماند.

این پژوهش نشان داد که خوانش امامت از این منظر، نه تنها از جایگاه آن نمی‌کاهد، بلکه با تبیین شروطی مانند نصب الهی، علم لدنی و عصمت، کارآمدی و ضرورت وجود امام معصوم علیه السلام را در همه دوره‌های تاریخ، ملموس‌تر می‌کند.



فهرست منابع

* قرآن کریم

ابن بابویه، علی بن حسین. (۱۴۰۴ ق). الإمامة و التبصرة من الحيرة. قم: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام.

ابن سینا، حسین عبدالله. (۱۴۰۴ ق). الشفاء (الالهيات). قم: مكتبة آية الله المرعشي. آملی، سید حیدر. (۱۳۶۸). جامع الأسرار و منبع الأنوار، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.

امینی، عبدالحسین. (۱۴۱۶ ق). الغدير في الكتاب و السنة و الادب. قم: مركز الغدير. بابازاده، علی. طالقانی، سیدحسن. (۱۴۰۲). نقش حجج الهی عليهم السلام در پیشرفت و بهبود زندگی دنیوی بشر. تحقیقات کلامی، دوره ۱۱، شماره ۴۱، از صفحه ۱۱۵ تا ۱۴۲.

بحرانی، میثم بن علی. (۱۴۰۶ ق). قواعد المرام في علم الكلام. قم: مكتبة آية الله المرعشي. حسینی، سیداحمد. جعفری، محمد. (۱۳۹۸). برداشت های عقلی از روایات درباره مرجعیت دینی امام. معرفت کلامی، دوره ۱۰، شماره ۲۳، از صفحه ۶۵ تا ۸۰.

حلی، حسن بن یوسف. (۱۳۶۵). الباب الحادی عشر، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی. رضوانی، علی اصغر. (۱۳۸۵). مرجعیت دینی اهل بیت عليهم السلام و پاسخ به شبهات. قم: مسجد مقدس جمکران.

رفیعی، محسن. شریفی، معصومه. (۱۳۹۱). مرجعیت علمی اهل بیت عليهم السلام با تأکید بر حجیت سنت ایشان (از دیدگاه منابع روایی و تفسیری اهل سنت). اندیشه نوین دینی، دوره ۸، شماره ۳۰، از صفحه ۱۵۵ تا ۱۷۶.

زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل (مصحح: مصطفی حسین احمد). بیروت: دارالکتاب العربی.

شرف الدین، سید عبدالحسین. (۱۴۲۶ ق). المراجعات. قم: المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام.

صدوق، محمد بن علي. (١٣٧٨ ق). عيون أخبار الرضا عليه السلام. (محقق: مهدي لاجوردی). تهران: نشر جهان.

صدوق، محمد بن علي. (١٣٧٦). الامالي. تهران: کتابچی.

صدوق، محمد بن علي. (١٣٩٨ ق). التوحيد. (محقق: هاشم حسینی). قم: جامعه مدرسين.

صدوق، محمد بن علي. (١٣٩٥ ق). کمال الدين و تمام النعمة. (محقق: علي اکبر غفاری). تهران: اسلاميه.

صفار، محمد بن حسن. (١٤٠٤ ق). بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام. (محقق: محسن كوجه باغی). قم: مكتبة آية الله المرعشي.

طباطبایي، محمد حسين. (١٣٩٠ ق). الميزان في تفسير القرآن. بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.

طبرسي، احمد بن علي. (١٤٠٣ ق). الاحتجاج على أهل اللجاج. (محقق: محمد باقر خراسان). مشهد: نشر مرتضی.

طوسی، محمد بن الحسن. (١٤٠٧ ق). تهذيب الأحكام. (محقق: حسن خراسان). تهران: دارالکتب الإسلاميه.

طوسی، نصيرالدين. (١٤٠٥ ق). تلخیص المحصل المعروف بنقد المحصل. بيروت: دارالأضواء.
عاملی نباطی، علي بن یونس. (١٣٨٤ ق). الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم. (محقق: میخائیل رمضان). نجف: المكتبة الحيدرية.

عدهای از علماء. (١٤٢٣ ق). الأصول الستة عشر. (محقق: ضياءالدين محمودی). قم: دارالحديث.

عياشى، محمد بن مسعود. (١٣٨٠ ق). تفسير العياشى. (محقق: سيد هاشم رسولی). تهران: المطبعة العلمية.

الغراب، محمود. (١٤١٤ ق). الإنسان الكامل من كلام الشيخ الأكبر (ابن عربی). دمشق: دارالكاتب العربی.

فرايبي، ابونصر. (١٩٩٥ م). آراء اهل المدينة الفاضلة و مضاداتها. بيروت: مكتبة الهلال.





- فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله. (۱۴۰۵ ق). إرشاد الطالبین إلى نهج المسترشدين. (تحقیق: سید مهدی رجائی). قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی.
- قمی مشهدی، محمد بن محمدرضا. (۱۳۶۸). تفسیر کنز الدقائق. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- کلباسی، روح الله. احمدی فروشانی، سیدعلی. (۱۴۰۳). واکاوی مرجعیت دینی اهل بیت علیهم السلام در بصائر الدرجات. تحقیقات کلامی، دوره ۱۲، شماره ۴۶، از صفحه ۱۱۹ تا ۱۳۹.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ ق). الکافی. قم: دارالحديث.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد. (۱۳۸۲). شرح الکافی الاصول و الروضه. تهران: المكتبة الإسلامية.
- مجلسی، محمد باقر. (۱۴۰۳ ق). بحار الأنوار. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- معارف، مجید. (۱۳۸۶). پایه های مرجعیت دینی در آیات و روایات. مطالعات قرآن و حدیث، دوره ۱، شماره ۱، از صفحه ۹ تا ۳۰.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ ق «الف»). الاختصاص. (محقق: علی اکبر غفاری). قم: المؤتمر العالمي لالفیة الشيخ المفید.
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۳ ق «ب»). النکت الاعتقادية. قم: المؤتمر العالمي للشيخ المفید.
- هلالی، سلیم بن قیس. (۱۴۰۵ ق). کتاب سلیم بن قیس الهلالی. (محقق: محمد انصاری). قم: الهادی.
- هندی، میرحامد حسین. (۱۳۶۶). عبققات الانوار. اصفهان: کتابخانه امیرالمؤمنین علیه السلام.